

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Ideological

ایدئولوژیک

از کتاب: "جنات الوصال"
فرستنده: نیک محمد وصال

رحلت و تولید

رحلت و تولید را توأم بدان
گنج سنج نطفه و تولید آن
کان کنیزک هست یاران مردنی
فکر مردن گر کنی اکنون رواست
دست این افتاده ناکاره گیر
جان رسیده بر لبش از انتظار
جان مشکل پیش تو آسان دهد
تا که گیرم دستش آرم جای خویش
جان به کوی وصل جانانش برفت
آشیان گشتش به جنات وصال
فکر تولید آنچنان پابست من
من به تولید آن دگر در رحلت است
رحلت از وی طفل تولید نمود
رحلتش را شد تولد حکمتی
رحلت و تولید یک حکمت نمود
این تولد عین رحلت باشدش
رحل رحلت رحلتش تمهید کرد
کی تواند رحل تولید شد
هر کجا هستند باهم توأمند
رحلتش بگشود رحل حکمتی
از طلسم نطفه ریزم بر تو گنج
نامیه با حسیه گشتش فزون
حسیه افزودش از حیوان حیات
سر برون از جیب حیوانش کشید
غیر خواب و خور نباشد پیشه اش
قوت حیوانیش تأثیر کرد
منطق قدوسیان پیشش نهاد
منطق نطق و بیانش ساز شد

این حکایت شهره آمد در جهان
من به کنجی در طلسمات بیان
کز برون ناگه یکی زد شیونی
ذکر تولید تو این دم کی سزاست
خیز و پیش آ دست این بیچاره گیر
دست و پیش هر دو افتاده ز کار
تا تو پیش آئی و پیشت جان دهد
من ز جا برخاستم رفتم به پیش
چون گرفتم دست او جانش برفت
مرغ جان چون بازگشتش پر و بال
جسم او مرده بروی دست من
گفتم این یارب چه رمز و حکمت است
رحلتش بر موت تمهید نمود
طفل تولید از نمودم رحلتی
چون تولد حکمت از رحلت نمود
گر خبر از طفل حکمت باشدش
زانکه چون طفل از رحم تولید کرد
گر نه رحل رحلتش تمهید شد
الغرض تولید و رحلت باهمند
چون که بنمود آن کنیزک رحلتی
آمد تا باز گردم نکته سنج
نطفه ات چون طفل گشت و شد برون
نامیه دادش نموئی از نیات
خواب و خور سر از گریبانش کشید
خواب و خور گردد همه اندیشه اش
خواب و خور چون از نباتش سیر کرد
ناطقه پیش آید و نطقش دهد
باب منطق چون برویش باز شد

جزئی از کلی نماید حاصلش
مُدركه با وی بگيرد الفتی
سازد آسان عقده های مشککش
درک هر جزئی و هر کلی کند
مُدرك آید بر بساط کم و بیش
وز بلوغش خصالت و خوئی رسد
شاهد تکلیف بنماید جمال
رویش اندر خصالت و خوی آورد
سر به تکلیفش نهد بی کلفتی
خلق و خویش تابد از تکلیف روی

کلیه بایی گشاید بر دلش
چون ز کلی یافت جزئی قوتی
قوت ادراک چون شد حاصلش
رو بدرک جزئی و کلی کند
چون به جزئیات و کلیات خویش
از الهیه و را بسوئی رسد
از بلوغش چون که حاصل شد کمال
چون به تکلیف خدا روی آورد
از سعادت باشدش گر خصالتی
ور بود وی را شقاوت خلق و خوی